

بسم الله الرحمن الرحيم

## از کارتر تا ترامپ؛ تداوم یک راهبرد برای تسلط بر نفت خلیج!

(ترجمه)

نیروهای امریکایی نخستین جای پای خود را در سال ۱۹۴۵م در پایگاه طهران در غرب خلیج به دست آوردن و سپس در سال ۱۹۴۹م در بحرین مستقر شدند، حضوری که در آغاز حتی در حد یک تصور هم برای شان دور از ذهن بود، اما همین امر اشتباهی آنان را برای گسترش نفوذ در منطقه نا آرام شرق میانه بیشتر ساخت. پس از آنکه بریتانیا مصر را از دست داد و در سال ۱۹۶۸م خروج نیروهایش از منطقه خلیج را اعلام کرد، رئیس جمهور امریکا، ریچارد نیکسون، به تدریج نفوذ خود را در ایران و عربستان گسترش داد؛ سیاستی که به «سیاست دو ستون» شهرت یافت و با بهانه مقابله با گسترش نفوذ شوروی به سوی آب‌های گرم توجیه می‌شد. در همین چارچوب، امریکا در دوره اداره‌های نیکسون و فورد، کمک‌های نظامی گسترده‌ای به تهران ارائه کرد که ارزش آن به حدود ۱۲ میلیارد دلار می‌رسید. این در حالی بود که آنان به ماهیت سکولار حکومت محمدرضا پهلوی، همان‌گونه که پیش از او در زمان پدرش وجود داشت؛ توجه داشتند و آن را با عنوان «لیبرالیسم» توصیف می‌کردند. در نگاه امریکا، ایران در آن زمان یکی از مهم‌ترین کشورهای دارای جایگاه استراتژیکی در شرق میانه به شمار می‌رفت.

اما اوضاع پس از انقلاب فبروری ۱۹۷۹م دگرگون شد؛ زمانی که اداره جیمی کارتر نتوانست از محمدرضا پهلوی حمایت کند و او در نیمه جنوری همان سال از قدرت کنار رفت و میدان را به مخالفان اسلام‌گرایش واگذار کرد. در ادامه، این اداره در آزدسازی گروگان‌های امریکایی که بیش از یک سال در داخل سفارت این کشور در ایران، به دست شماری از محصلان دانشگاهی، نگهداری می‌شدند نیز ناکام ماند. در پی این رویدادها، کارتر داری‌های مالی ایران را مسدود ساخت و روابط دیپلماتیک با آن را قطع کرد. او حتی با اجرای یک عملیات نظامی برای نجات گروگان‌ها از تهران موافقت نمود؛ اما این عملیات که به «عملیات پنجه عقاب» معروف شد ناکام گردید. این عملیات از کشور همسایه، عمان، آغاز شد، اما در صحرای طبس در ولایت خراسان ایران، یک چرخبال با طیاره سوخت رسان C-130 برخورد کرد که در نتیجه آن ۸ سرباز کشته شدند. این شکست، یکی از عوامل مهم در باخت اداره کارتر در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۸۰م به شمار می‌رود.

در اواخر دسمبر ۱۹۷۹م، اتحاد شوروی نیروهای نظامی خود را به افغانستان اعزام کرد تا از گسترش انقلاب به سرزمین های آسیای مرکزی مانند ترکمنستان، ازبیکستان، تاجیکستان، قزاقستان و قرغیزستان که زیر سلطه‌اش قرار داشتند، جلوگیری کند. این تحول سبب شد که طراحان امریکایی به رئیس جمهور کارتر پیشنهاد دهند تا حضور نظامی خود را در منطقه شرق میانه گسترش دهد؛ از جمله با استقرار در رأس مناس در شبه‌جزیره سینا، و نیز در عمان و سومالیا. از آنجا که امریکا از پیش وابستگی خود را به نفت خلیج تعیین کرده بود، در واشنگتن نگرانی شدیدی از احتمال از دست رفتن آن به وجود آمد. در پی این وضعیت، اداره کارتر سیاست خود را در قبال این منطقه آشکار ساخت و با ادعای نگرانی از رسیدن نیروهای اتحاد شوروی به خلیج، پیامدهای آن را بزرگ جلوه داد. کارتر همچنین بهانه‌هایی چون بسته‌شدن کارخانه ها، از دست رفتن فرصت‌های شغلی، افزایش نرخ تورم و رقابت جهانی بر سر نفت را مطرح کرد.

در نهایت، او به این جمع‌بندی رسید که منطقه خلیج باید به عنوان یک منطقه حیاتی برای امریکا تلقی شود. این موضع در سخنرانی معروف او در ۲۳ جنوری ۱۹۸۰م که بعدها به «اصل کارتر» مشهور شد به روشنی بیان گردید. او گفت: «باید موقف ما کاملاً روشن باشد؛ هرگونه حمله از سوی هر قدرت خارجی برای تسلط بر منطقه خلیج عربی، به منزله حمله به منافع حیاتی امریکا تلقی خواهد شد و با چنین حمله‌ای با تمام ابزارهای لازم، از جمله نیروی نظامی، مقابله خواهد شد».

پس از آن، در میان مسئولان امنیتی و نظامی امریکا بحث‌هایی آغاز شد درباره ایجاد نیرویی که بتواند در کوتاه‌ترین زمان به منطقه خلیج برسد و مانع ورود هر قدرت دیگری گردد. تنها دو ماه میان اعلام این اصل و تشکیل نیروی عملیاتی فاصله بود؛ به گونه‌ای که در اول مارچ ۱۹۸۰م، «نیروهای مأموریت مشترک برای استقرار سریع» تشکیل گردید.

فرماندهی این نیرو به جنرال پل کزافیه کیلی سپرده شد و مرکز فرماندهی آن در ساختمانی موسوم به «مول هیل» که به «جحر خلد» نیز شهرت داشت در پایگاه هوایی مکدیل مستقر گردید. این پایگاه در دهه پنجاه میلادی ساخته شده بود تا به عنوان مرکز انتظار برای دریافت اوامر و نیز محل فرماندهی طیاره‌های بمب‌افکن هسته‌ای عمل کند؛ طیاره‌هایی که برای جنگی سرنوشت‌ساز آماده نگهداشته می‌شدند. آمریکا مصر را به عنوان نقطه عبور برای نیروهای مأموریت مشترک استقرار سریع برگزید. از نوامبر ۱۹۸۰م، این نیروها از منطقه رأس مناس استفاده می‌کردند؛ به گونه‌ای که هر دو سال یکبار، نیرویی در حدود ۶۵۰۰ سرباز برای برگزاری مانورهای نظامی به مدت ۲۰ روز به آنجا اعزام می‌شد. اما تمرین‌های این نیروها به همین‌جا محدود نماند، بلکه گسترش یافت و طرح‌هایی را نیز در بر گرفت که شامل استفاده از بمب‌های هسته‌ای سبک (manpack) بود بمب‌هایی که وزن هر کدام حدود ۷۵ کیلوگرم می‌رسید، چنان‌که در طرحی موسوم به «کومر» پیش‌بینی شده بود. تمام این اقدامات در راستای تحکیم تسلط آمریکا بر نفت خلیج انجام می‌شد و در این مسیر بر حمایت نظام‌های حاکم در خلیج تکیه داشت تا بتواند نیروها و طیاره‌های خود را در سرزمین‌های آنان مستقر و بسیج کند. در برخی طرح‌ها، اعزام حدود ۲۰۰ هزار سرباز در نظر گرفته شده بود که انتقال آن‌ها ظرف یک ماه انجام می‌گرفت.

در همین چارچوب، حکومت آمریکا موافقت نظام‌های حاکم در خلیج را به دست آورد و با آن‌ها توافق‌نامه‌هایی امضا کرد که زمینه عملیات نظامی آمریکا در شرق میانه را از طریق این نیروها فراهم می‌ساخت. این نیروها که مأموریت‌شان مداخله در شرق میانه بود در دوره ریاست جمهوری ریگان، به نام «فرماندهی مرکزی آمریکا» یا «سنتکام» شناخته شدند. بر همین اساس، نیروهای مأموریت مشترک برای استقرار سریع، طرح‌هایی را آماده کردند که بر مبنای آن، آمریکا بتواند محاصره بحری بر بنادر ایران مانند بندر عباس و نوشهر اعمال کند، جزیره خارک در نزدیکی تنگه هرمز را که حدود ۹۶ درصد نفت ایران از آن به نفت‌کش‌های خارجی منتقل می‌شد، به اشغال درآورد. افزون بر آن، شماری از شهرهای ایران را نیز هدف بگیرد؛ به ویژه مناطقی که در امتداد سلسله کوه‌های زاگرس قرار دارند؛ رشته کوهی که از شمال غرب ایران، در نزدیکی مرز ترکیه تا تنگه هرمز امتداد یافته است. در عین حال، آمریکا واکنش احتمالی سرزمین‌های اسلامی را نیز در محاسبات خود وارد کرده بود.

پیش از آن‌که جیمز کارتر کاخ سفید را به رئیس‌جمهور جدید آمریکا، رونالد ریگان، واگذار کند، در ۷ جنوری ۱۹۸۰م فرمانی محرمانه را امضا کرد که به پنتاگون اجازه می‌داد از نیروی نظامی برای جلوگیری از بسته شدن تنگه هرمز توسط ایران بر روی صادرات نفت استفاده کند. این اقدام، در واقع به گونه پنهان و آشکار، راه را برای مداخله مستقیم آمریکا در منطقه خلیج هموار ساخت. بخش بزرگی از آنچه در طرح‌های پل کزافیه کیلی و طرح «کومر» پیش‌بینی شده بود، در عمل پیاده گردید؛ چه در جنگ آمریکا برای بیرون راندن نیروهای عراقی از کویت در سال ۱۹۹۱م و چه در جنگ اشغال عراق در ۲۰۰۳م و نیز در جنگ اشغال افغانستان در ۲۰۰۱م. در این جنگ‌ها از مهمات حاوی یورانیم اعم از ضعیف شده و غیر آن نیز استفاده شد.

آنچه ترامپ امروز با هدف تحت فشار قرار دادن ایران و کشاندن آن به وابستگی به آمریکا انجام می‌دهد در حالی‌که این کشور پیش‌تر نیز در مدار نفوذ آن قرار داشت، در حقیقت ادامه همان سیاست‌ها و طرح‌های دیرینه آمریکا است. این سیاست‌ها اکنون در مسیری به کار گرفته می‌شود که فشار بر چین را از طریق یکی از منابع مهم نفتی‌اش افزایش دهد؛ به‌ویژه پس از آن‌که واشنگتن نفوذ خود را بر نفت ونزویلا گسترش داده است.

هدف از این رویکرد، زمینه‌سازی برای نوعی معامله و تعدیل در روابط میان قدرت‌ها است تا از تکان‌های شدید بر اقتصاد آمریکا در پی بحران اقتصادی پیش‌رو جلوگیری شود و در عین حال از سقوط دلار و به دنبال آن نظام مالی جهانی پیشگیری گردد؛ نظامی که بیش از پنج دهه است بر پایه سیاست جداسازی دلار از طلا استوار شده است. این همان نگاهی است که ایالات متحده به منطقه شرق میانه این سرزمین‌های اسلامی سرشار از نفت و دارای موقعیت استراتژیک در قلب جهان دارد؛ نگاهی که هدف آن، تسلط و چنگ انداختن بر این منطقه است، حتا اگر به استفاده از سلاح‌های هسته‌ای و بسیج برای نبردی سرنوشت‌ساز بینجامد. در منطق آنان، این منطقه از یک سو به سبب جایگاه تمدنی‌اش، تهدیدی برای نظام سرمایه

داری به شمار می‌رود و از سوی دیگر، مردم آن را نیز خطری برای تمدن غربی معرفی می‌کنند ادعایی که بر مبنای همان نگرش‌های خاص خودشان شکل گرفته است.

تنبِ نفت، امریکا را به این گمان انداخت که می‌تواند بر منابع نفتی سراسر جهان دست یابد. از خلیج در دهه هشتاد میلادی، نگاهش در آغاز قرن جدید به‌سوی بحر خزر دوخته شد، سپس دست خود را به سوی ونزوئلا دراز کرد و چه کسی می‌داند فردا چشم طمعش به کدام نقطه خواهد افتاد؟ بخش بزرگی از منابع نفت در سرزمین‌های اسلامی قرار دارد و نه از نظر آداب و نه از دید سیاست، شایسته نیست که این ثروت به زور از آنان گرفته شود. آیا هنوز زمان آن نرسیده که مسلمانان، همگی، صاحب رهبری باشند که در پناه آن از خود دفاع کنند و در پشت سر آن به مقابله برخیزند؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید:

«إِنَّمَا الْإِمَامُ جُنَّةٌ يُقَاتِلُ مِنْ وَرَائِهِ وَيَنْقَى بِهِ»

**ترجمه:** امام (رهبر) همچون سپری است که در پشت سر او جنگیده می‌شود و به وسیله او از خطرها در امان می‌مانند.

پس ای مسلمانان، برای برپایی چنین رهبری شتاب کنید و با او بیعت نمایید تا رستگار شوید و کامیاب گردید و جهان نیز در سایه شما به آرامش برسد.

**نویسنده:** المهندس شفیق خمیس - ولاية الیمن

**مترجم:** پارسا امیدی